

وارثان زمین در آیات مهدویت

حسین سروش^۱
شعبان نصرتی^۲
محمد رکعی^۳

چکیده

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که در آن‌ها بحث از وارثان نهایی زمین، مالکان و خلفای الهی بر زمین مطرح و در آیاتی چون ۱۰۵ سوره انبیاء، ۵۵ سوره نور و ۵ سوره قصص سخن از وراثت مستضعفان بر زمین رفته است. از سویی برخی از مفسران این آیات را در ارتباط با مهدویت ندانسته و مراد از زمین در این آیات را زمین بهشت تفسیر کرده‌اند. این نوشتار این آیات را در سه محور «تحلیل لغوی، تحلیل روایی و تفسیر مفسران» بررسی می‌کند و بر اساس قرائن «لغوی، ظهور آیات، تصریح روایات و تحلیل اقوال مفسران» به این نتیجه می‌رسد که این آیات در بحث مهدویت هم کاربرد دارند و حکومت جهانی امام عصر (عج) بر زمین خاکی را مطرح می‌کنند.

کلید واژه‌ها: وارثان زمین، حکومت جهانی، آیات مهدویت.

مقدمه

باورداشت امام مهدی علیه السلام و مسائل پیرامون آن ما را با آموزه‌ها و مفاهیم گوناگونی روبرو می‌کند. مهدی‌باوری در دین اسلام در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفته و نباید با آموزه

۱. دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث.

۲. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت علیهم السلام.

۳. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت علیهم السلام.

منجی باوری که می‌تواند امری روان‌شناختی باشد یکی دانسته شود. مسائل اساسی مهدویت ریشه در متون دینی دارد که از قرآن کریم سرچشمه می‌گیرند. یکی از اساسی‌ترین مسائل مهدویت این است که آن حضرت بر تمام زمین سیطره خواهد یافت و به قدرت الهی، حکومت آن حضرت جهانی خواهد بود و احکام الهی در جهان به اجرا در خواهد آمد. آیاتی در قرآن وجود دارد که با توجه به روایات دلالت آن‌ها بر حکومت جهانی امام عصر (عج) در نزد شیعه غیر قابل انکار است. اما برخی از مفسران به ترتیبی استدلال بر این آیات را بر حکومت جهانی مهدی موعود، مورد خدشه قرار داده‌اند. این پژوهش تلاش می‌کند با استناد به آیات مشابه «وارثان زمین» اثبات کند که حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه حکومتی جهانی است. در تحلیل این مسأله علاوه بر بحث لغوی و نقل اقوال مفسران، بر روایات تفسیری نیز تکیه خواهیم کرد؛ زیرا فهم قرآن بدون مراجعه به روایات، فهمی ناقص خواهد بود.^۱

اگرچه آیات بسیاری مربوط به بحث مهدویت وجود دارد که در روایات به آن‌ها اشاره گردیده است، ولی حکومت جهانی بیشتر به آیاتی گره خورده که صحبت از «وارثان زمین، ائمه و خلفای بر زمین» می‌باشد. این آیات عبارتند از:

الف) آیه ۱۰۵ سوره انبیاء؛ ب) آیه ۵۵ سوره نور؛ ج) آیه ۵ سوره قصص؛

تحلیل آیه ۱۰۵ سوره انبیا

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ در زبور از پی آن کتاب (تورات) چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می‌برند.

بحث لغوی

در تحلیل این آیه، معنای لغوی واژه «ورث» راه‌گشا خواهد بود. از این رو نظر لغت پژوهان را جویا می‌شویم. خلیل فراهیدی ارث بردن به معنای «الابقاء للشیء؛ چیزی را باقی گذاشتن» می‌داند (العین، ج ۸، ص ۲۳۴). در این برداشت اصل معنا بر این نهاده شده است که شیء باقی بماند و بیش از آنکه وارث یا میراث‌گذار در معنا دیده شود این مطلب برجسته شده است که شیء مورد ارث، باقی بماند.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَضْلُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ؛ (کافی، ج ۱، ص ۶۰). نیز رک: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۸، باب ۸ أن للقرآن ظهراً و بطناً و أن علم كل شيء في القرآن و أن علم ذلك كله عند الأئمة عليهم السلام و لا يعلمه غيرهم إلا بتعليمهم.

معجم مقایس اللغة ماده «ورث» را چنین معنا کرده است:

«ورث» انتقال مالی از گروهی (قومی) به گروه دیگر (قومی دیگر) است به خاطر نسبت سببی یا نسبی» (معجم مقایس اللغة، ج ۶، ص ۱۰۵) با این حساب در اصل این لغت ابن فارس وجود نسبت یا سبب را شرط می‌داند.

گویا جوهری (صحاح، ج ۱، ۲۹۵)، اسماعیل بن عباد (المحیط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۱۶۲)، ازهری (تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۸۶) معنای آن را واضح دانسته‌اند؛ به طوری که جوهری تنها به توضیح ریخت‌شناسی و صرفی آن پرداخته است.

راغب معتقد است انتقال چیزی به انسان از فرد دیگری بدون این که میان آن‌ها چیزی همانند عقد جاری باشد ارث نام دارد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۶۳).

در نگاه راغب لزومی به وجود ارتباط نسبی یا سببی نیست بلکه او عدم وجود معامله و شبه آن را لازم می‌داند و همین نکته تفاوت او با ابن فارس است.

مرحوم مصطفوی نیز ورث را انتقال چیزی از شخص یا موردی که مدت آن گذشته به شخص یا مورد دیگر معنا کرده است.

أن الأصل الواحد في المادة: هو انتقال شيء جزءاً أو كلاً من شخص أو موضوع انقضى حياته، إلى آخر، مادياً أو معنوياً؛ انتقال تمام یا بخشی از یک شیء از فرد یا موضوعی که زندگی آن سپری شده است (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۷۸).

در نگاه مرحوم مصطفوی شیوه انتقال برجسته نشده است، بلکه مهم این است که حیات فرد یا موضوعی که شیء به عنوان ارث از او منتقل می‌شود، تمام شده باشد.

به نظر می‌رسد هر کدام از لغت‌پژوهان جهتی را برجسته کرده‌اند بدون این که جهت دیگر را نفی کنند، پس در مجموع می‌توان گفت در تحقق ارث نکات زیر بایسته است:

۱. شیء مورد ارث باید متعلق به فرد یا گروهی (قومی) باشد و بعد منتقل شود.
۲. شیئی از یک فرد یا گروه (قوم) به فرد یا گروه (قوم) دیگر، منتقل گردد.
۳. حیات فرد یا گروه اول به اتمام رسیده باشد.
۴. ارث بردن نوعی ماندگاری برای شیء به ارث رسیده است، پس شیء حتماً باید

باقی بماند.

۵. انتقال، از نوع معامله و شبیه آن نباشد؛

تحلیل روایات

برخی از روایات در تفسیر این آیه به مصداق آن اشاره کرده و به صراحت بیان می‌کنند که مقصود از بندگان صالح حضرت مهدی علیه السلام و یارانش هستند.

۱. «... أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ قَالَ: القائم و أصحابه» (تفسیر قمی،

ج ۲، ص ۷۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۴۸)

۲. «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ هُم أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ علیه السلام فِي آخِرِ

الزَّمان» (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۴۸)

۳. در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه روایت معروفی از پیامبر گرامی

اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که «اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را

آن قدر طولانی می‌گرداند تا این که مردی از من و خاندان من در آن روز ظهور کند که

نامش نام من است و زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر

شده است» (نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۶۵). در این روایت از تعبیر «یملأ الأرض قسطاً و

عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»، استفاده شده است.

اگرچه در روایت اول مقصود از ارض معین نشده است، ولی در روایت دوم مقصود روشن

است؛ زیرا وجود ظلم و جور در زمین برزخی و بهشتی معنا ندارد. البته در روایت بیان این که

مقصود تمام زمین است یا بخشی از آن نیامده است و مانند خود آیه مطلق است و ظهور مطلق

در کل است، مگر این که به علت وجود قرآنی از اطلاق دست برداریم و در متن آیه یا روایت

قرینه‌ای بر این مطلب وجود ندارد. باید توجه داشت همان زمینی که پر از ظلم و جور بود، تبدیل

به زمین پر از عدل و داد می‌شود؛ در واقع زمین به مانند بهشت می‌شود.

روایت امام کاظم علیه السلام نیز به همین معنا اشاره می‌کند: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ.

قال: آل محمد (صلوات الله عليهم أجمعين) و من تابعهم على منهاجهم و الأرض أرض الجنة؛

امام کاظم علیه السلام در ذیل این آیه فرمود: مراد از صالحان آل محمد و پیروان آنان در روششان

هستند و زمین زمین بهشت است» (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۴۸). بدین معنا که آل

محمد (صلوات الله عليهم) میراث‌داران زمینند؛ زمین خاکی همان زمین بهشت است و تمام

خصوصیات آن را دارد، ولی این میراث داری در همین دنیا و در آخرالزمان رخ خواهد داد با این

تفاوت که زمین خاکی چهره‌ای بهشتی پیدا خواهد کرد؛ چراکه در روایتی امام باقر علیه السلام این آیه را

مربوط به اصحاب حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان می‌دانند و نه در قیامت. «عن الباقر علیه السلام: هم أصحاب المهدی فی آخر الزمان» (تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۱).

ارزیابی اقوال مفسران

اقوال مفسران را می‌توان در دو محور اصلی خلاصه کرد. اگرچه می‌توان قول به تفصیل را نیز اضافه کرد، ولی بحث اصلی در این است که آیا مراد از «الارض» زمین دنیوی است یا زمین اخروی. از این رو بحث را در این دو محور پیش می‌بریم.

الف) گروهی که زمین را همان بهشت اخروی می‌دانند؛

ب) گروهی که زمین را زمین بهشتی می‌دانند

زمین اخروی (بهشت)

مفسرانی چون آلوسی بر این باورند که مراد از زمین همان زمین بهشتی و اخروی است. طبق نظریه علامه طباطبایی این نظریه تقویت می‌شود. در نگاه اولیه چنین به نظر می‌رسد که مرحوم طبرسی نیز با این دیدگاه همداستان است ولی در تحلیل دقیق مرحوم طبرسی را نمی‌توان قائل به نظریه دانست. ابن عاشور در حد احتمال این نظر را مطرح می‌کند، ولی آن را تأیید نمی‌کند (التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۱۸). برای روشن شدن مطلب ابتدا نظر مرحوم طبرسی را تحلیل می‌کنیم و سپس دیدگاه آلوسی و علامه طباطبایی را ارزیابی می‌نماییم.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان مراد از ارض را در این آیه زمین بهشت دانسته و این به دلیل وجود روایاتی از ابن عباس و سعید بن جبیر و با توجه به آیه ۷۴ سوره زمر می‌باشد. البته احتمال این که مراد از ارض، زمین دنیا باشد را نیز نادیده نگرفته است (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۶).

طبرسی روایاتی نقل می‌کند که مقصود از صالحان اصحاب امام زمان علیه السلام در آخر الزمان اند (تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۱). طبرسی نظر تفسیری قطعی در مورد زمین و مصادیق صالحان نداده است، البته در تفسیر جوامع الجامع مقصود از صالحان را مؤمنان دانسته ولی روایتی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که مقصود اصحاب امام زمان علیه السلام می‌باشند. در مورد «ارض» وقتی تفسیر «زمین بهشت» را بیان می‌کند، از تعبیر «قیل» استفاده می‌کند که نشان می‌دهد این نظر را احتمال ضعیفی می‌داند (همان). حاصل این که در ارزیابی نظر تفسیری طبرسی می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که وی نظر قطعی در این که مراد از زمین، همان بهشت اخروی است ندارد

و قرائنی در تفاسیر او وجود دارد که باور را ضعیف می‌کند مثلاً وی صالحان را اصحاب مهدی علیه السلام معرفی می‌کند پس نظر طبرسی با روایات منافات و تعارضی ندارد. آلوسی در تفسیر خود چند وجه را در مورد این که مراد از ارض در این آیه چیست ذکر می‌کند. یکی این که مراد زمین بهشت است. دوم این که مراد تمام زمین دنیاست. سوم این که مراد زمین بیت المقدس است و چهارم شام و در نهایت قول اول را مناسب می‌داند. (روح المعانی فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹۸) آلوسی هیچ دلیلی برای این ترجیح ذکر نمی‌کند و همین امر برای نقد او کافی است.

علامه طباطبایی معتقد است «ارض» در آیه زمین دنیاست. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۰) اما ارث بردن زمین را به دو احتمال بیان کرده است: یکی به معنای برخورداری از نعمت‌های زمین در دنیا و دیگری برخورداری از نعمات زمین در آخرت. به نظر علامه ارث بردن زمین به این معنا است که با ارث بردن زمین تسلط بر منافع زمین به صالحین منتقل می‌شود و برکات زندگی در دست آن‌ها قرار می‌گیرد. ولی برکات زمین را به دو دسته تقسیم می‌کند:

دسته اول برکاتی که مربوط به زندگی دنیایی است (همان).

دسته دوم برکاتی هستند که مربوط به زندگی اخروی‌اند. مقام قربی که در همین زندگی دنیایی و زمینی کسب کرده‌اند. شاهد این مطلب، آیه «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ؛ بهشتیان می‌گویند خدا را سپاس که وعده‌اش را به ما تحقق بخشید و زمین را به ارث به ما سپرد که از بهشت هرگونه که بخواهیم بهره‌مند شویم» (الزمر، ۷۴) و آیه «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفُزْدُونَ» آنان وارثان هستند که بهشت را به ارث می‌برند) (نور، ۱۱) است (همان).

اشکال سخن علامه در این است که در ارث انتقال شیء از فرد یا گروهی به گروه دیگر شرط است در حالی در دسته دوم (نعمات اخروی) که ایشان ذکر می‌کنند، فرد چیزی را به ارث نمی‌برد و در واقع جز خودش و عملش چیز دیگری در میان نیست؛ به این بیان که اگر کسی مالک نتایج اعمال خود باشد، ارث گفته نمی‌شود. دیگر این که برای تغییر معنا ما نیاز به قرینه داریم؛ یعنی در ارث واژه زمین برجسته شده است. پس نباید آیه را به گونه‌ای معنا کرد که معنای آن تغییر کند

مگر این که برای تغییر معنا قرینه‌ای داشته باشیم؛ همان‌گونه که در آیه ۷۴ زمر این قرینه وجود دارد. ارض را در آیه به معنای «ارض الجنة» بگیریم.

مهم این است که در کلام علامه قرآنی وجود دارد که احتمال اول را تقویت می‌کند و این قرائن در قول دوم به تفصیل می‌آید.

حتی اگر بپذیریم که سخن علامه احتمال اول را تقویت نکند سخن وی به معنای تقویت احتمال دوم نیز نخواهد بود؛ زیرا علامه معنای آیه را اعم از هر دو احتمال می‌داند و با این برداشت که ما وراثت را تنها در یک مورد بدانیم مخالف است. پس در هر صورت احتمال اول را قبول دارد و آن این که در یک زمانی تسلط بر منافع زمین به صالحان منتقل خواهد شد و زمین از کفر و نفاق و معصیت پاک خواهد گردید.

نتیجه این که نظر علامه با نظر روایات سازگار است و مؤید آن‌هاست؛ اگرچه علامه وراثت را وسیع‌تر از وراثت دنیایی می‌داند.

زمین دنیوی

طبق یک احتمال از نظر علامه طباطبایی، زمین همان زمین دنیوی است. وی برکات زمین را دو دسته کرده است: دسته اول برکاتی که مربوط به زندگی دنیایی است. اگر ارث بردن زمین را در این مورد صادق بدانیم در این صورت مقصود و مؤدای آیه این خواهد شد که جهان از شرک و کفر و گناه پاک خواهد گردید. علامه برای این احتمال شواهد قرآنی نیز می‌آورد. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۳۰) برای این سخن در کلام علامه قرآنی وجود دارد که این مطلب را تأیید و تقویت می‌کند. علامه در بخش تفسیر روایی می‌گوید:

روایات در مورد مهدی عجل الله فرجه و ظهور او و پر شدن زمین از قسط و عدل بعد از این که از ظلم و ستم پر شده در طرق عامه و خاصه از پیامبر و اهل بیت به حد تواتر می‌رسد. (همان، ج ۱۴ ص ۳۳۷)

ابن عاشور ابتدا دو احتمال «ارث بردن زمین بهشت و ارث بردن بخشی از زمین (مکه و اطراف آن)» را به عنوان نظر خود بیان می‌کند و در نهایت اضافه می‌نماید:

۱. شاهد قرآنی علامه: كما یشیر إلیه قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ [إلى قوله] يَعْبدُونِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» (نور، ۵۵).

«اطلاق اسم زمین صلاحیت دارد بر این که خداوند اراده کرده تسلط بر جهان به دست مسلمانان باشد تا زمانی که بر ایمان و اصلاح استقامت داشته باشند» (التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۱۸)

احتمال نهایی وی با بحث حکومت جهانی کاملاً سازگار است؛ اما به نظر وی این تسلط مربوط به زمان ظهور نیست بلکه اتفاق افتاده و می‌افتد. باید توجه داشت که در بیان احتمال سوم وی از قرینه درون متنی استفاده می‌کند و بیان می‌کند در استعمال لفظ «الارض» به صورت مطلق این صلاحیت وجود دارد که مراد خدا این باشد که حکومت جهان به دست مسلمانان خواهد بود تا زمانی که بر ایمان و صلاح پایداری کنند. ولی برای دو احتمال نخست هیچ قرینه‌ای نمی‌آورد.

بنابر این می‌توان ابن عاشور را از طرفداران این نظریه دانست.

جمع‌بندی

در تعیین مراد از این آیه حرف تعیین «ال» در «الارض» از اهمیت بسزایی برخوردار است. هم‌چنین تحلیل آیه ۸۴ سوره زمر که در آن آیه اکثر مفسران ارض را به معنای زمین بهشت تفسیر کرده‌اند. حرف تعریف «ال» در «الارض» را می‌توان عهد ذهنی یا ذکرى و یا استغراق گرفت. اما از آن جا که دلیلی بر استغراق در اینجا وجود ندارد و اصل بر تعریف است، ما نیز «ال» را تعریف ذهنی یا ذکرى می‌دانیم. در این صورت مراد از ارض به دلیل استعمال در اکثر موارد و غلبه زمین دنیا است. اما نمی‌توان مراد از آن را بخشی از زمین دانست؛ زیرا استعمال کل در جزء نیاز به قرینه دارد و در این آیه چنین قرینه‌ای یافت نمی‌شود.

اما در مورد آیه ۸۴ سوره زمر «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» در این آیه بیشتر مفسران ارض را به معنای بهشت دانسته‌اند و دلیل بر این مطلب نیز عبارت «نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» می‌باشد. باید به این نکته نیز اشاره کنیم که تنها جایی در قرآن که ارض به معنای زمین بهشت آمده همین آیه است. بنابراین استعمال ارض به بهشت خلاف اصل است و در صورتی که بپذیریم در این آیه نیز بر این مطلب دلالت کند به دلیل خلاف اصل بودن نیاز به قرینه دارد و می‌توان گفت که قرینه همان عبارت «نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» باشد. بر این اساس نمی‌توان این آیه را دلیل بر این دانست که در آیه ۱۰۵ سوره انبیا نیز

ارض به معنای زمین بهشت باشد؛ چرا که در مورد خلاف اصل به مورد آن اکتفا شده و قابلیت قرینه بودن در سایر موارد را نخواهد داشت.

قرینه دیگر در این آیه بحث به ارث بردن زمین است. از آن جا که به ارث بردن زمین در این آیه پس از بحث بهشت و حمد بهشتیان آمده است اکثر مفسران آن را به معنای به ارث بردن بهشت تفسیر کرده‌اند، اما با نگاهی به آیات قرآن مشخص می‌شود که قرآن ارث بردن زمین را در اغلب موارد در به ارث بردن همین زمین دنیوی استعمال کرده است. از جمله می‌توان آیات زیر را یاد کرد. اعراف، ۱۰۰ و ۱۲۸ و ۱۳۷، مریم، ۴۰، شعرا، ۵۹، قصص، ۵ و ۵۸، احزاب، ۲۷، دخان، ۲۸، حدید، ۱۰. به دلیل این آیات حتی این که ارض در این آیه نیز به معنای ارض الجنة باشد خود قابل تأمل است. زیرا اگرچه در آیات بسیاری از به ارث بردن بهشت از سوی بهشتیان سخن رفته است اما در آن موارد هیچ‌گاه از ارض به عنوان بهشت یاد نشده و هر جا ارث ارض آمده، زمین دنیا مراد بوده است. از این رو استعمال ارض در معنای بهشت، اختصاص به همین آیه دارد و این آیه بر خلاف ادعای اغلب مفسران نمی‌تواند قرینه باشد بر این که مراد از ارض در آیه ۱۰۵ سوره انبیا نیز بهشت خواهد بود. پس آیه را چنین ترجمه می‌کنیم:

ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان صالح ما زمین را به ارث خواهند برد؛ یعنی از نعمت‌های دنیوی آن بهره‌مند خواهند گشت.

آیه ۵۵ سوره نور

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقان‌اند.

بحث لغوی

در میان واژگان این دو آیه واژه «خلف» و «تمکن» در فهم مراد آیه به ما کمک می‌کند. از این رو ابتدا معنای این دو واژه را در کتب لغت بررسی می‌کنیم.

معنای خلف

معجم مقاییس اللغة در معنای خلف سه اصل مطرح کرده است، ولی از میان این سه اصل معنای اولی با خلافت در آیه مورد نظر سازگار است:

«خلف سه اصل دارد. یکی از آن‌ها این است که چیزی پس از چیز دیگری بیاید و در جای آن قرار بگیرد و معنای دوم مقابل جلو است و سوم به معنای تغییر است» (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۰)

مرحوم مصطفوی یک اصل برای این ماده در نظر گرفته که آن معنای مقابل جلو و استقبال است. این معنا می‌تواند از نظر زمانی یا مکانی و یا کیفی در نظر گرفته شده باشد. وی بیان می‌کند:

در خلیفه و جانشینی تقدم و تاخر زمانی لحاظ می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰)

از این جهت، برداشت مرحوم مصطفوی نظیر قول ابن فارس است؛ زیرا وی با استفاده از تعبیر «بعد» می‌خواهد تقدم و تأخر زمانی را برساند.

التحقیق در معنای استخلاف نیز با توجه به معنای وزن استفعال دلالت بر میل و اقتضا را در معنای استخلاف در نظر گرفته است.

و أما الاستخلاف: فهو لطلب الفعل و استدعاء الخلف، و یستخلف ربی قوماً غیرکم، ... لیستخلفنهم فی الأرض كما استخلف الذین من قبلهم، ... التعبير بالاستفعال يدل على الميل و الاقتضاء و تحقق الطلب منه تعالى لوجود المقتضى له (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۱۱۳)

پس در استخلاف سخن از این است که هنوز جانشینی نیامده ولی به خاطر وجود مقتضی فاعل استخلاف (خداوند تبارک و تعالی) میل دارد در آینده جانشینی برانگیزد.

معنای تمکن

ابن فارس در معنای تمکن معنایی ارائه نکرده است ولی جوهری در صحاح اللغة آن را به معنای قدرت داشتن دانسته است.

«مكنه الله من الشيء و أمكنه منه بمعنى و فلان لا يمكنه النهوض أى لا يقدر

عليه» (الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۰۵)

راغب گرچه در معنای تمکن چیزی نگفته ولی فرد متمکن را انسانی دارای قدر و منزلت

دانسته است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۷۳)

اما التحقیق فی کلمات القرآن معنای استقرار را در تمکن ثابت دانسته و مفاهیمی چون

عظمت، برتری، سلطه، قدرت، شدت و مانند آن‌ها را از آثار آن معنا به شمار آورده است.

«أن الأصل الواحد في المادة: هو استقرار مع قدرة، و من آثاره: العظمة و الارتفاع

و السلطنة و القدرة و الشدة و التيسر و الكون على موضع» (التحقیق فی کلمات

القرآن، ج ۱۱، ص ۱۵۰)

مرحوم مصطفوی به همین دلیل عبارت لیکن را به معنای ثابت، مستقر و محکم همراه با

قوت به شمار آورده است. (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۱، ص ۱۵۲) به نظر می‌رسد برداشت

مرحوم مصطفوی برداشت مناسبی است و نقصی در آن مشاهده نمی‌شود.

روایات

روایات این آیه را به اهل بیت و مهدی علیهم السلام و شیعیان آنان تفسیر کرده‌اند. صاحب تفسیر نور

الثقلین پس از ذکر روایات زیر و چند روایت دیگر به اظهار نظر پرداخته و مراد از «الذین آمنوا و

عملوا الصالحات» در این آیه را پیامبر و اهلبیت علیهم السلام معرفی کرده است. از تبیین روایات چنین بر

می‌آید که معنای تمکین و ارض را روشن گرفته و بحث را به مصداق کشانده‌اند و به روشنی بیان

کرده‌اند که در همین زمین خاکی اهل بیت علیهم السلام خلافت الهی را برپا خواهند کرد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ» قال: هم الائمة؛ عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام از سخن خداوند

پرسیدم که می‌فرماید: خداوند وعده داده است که کسانی از شما را که ایمان بیاورند و عمل صالح

انجام دهند در زمین خلافت بخشد همان‌گونه که کسانی را که پیش از شما بودند خلافت

بخشید. امام فرمود: آنان امامان هستند (کافی، ج ۱، ص ۱۹۴).

نورالثقلین روایتی از امام سجاد علیه السلام در این باره آورده است که تصریح آن جای هرگونه شبهه‌ای را از بین می‌برد.

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آنان به خدا قسم شیعیان ما اهل بیت هستند. خداوند این استخلاف را به دست مردی از ما که مهدی این امت است انجام می‌دهد و او کسی است که پیامبر خدا فرمود: اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌گرداند تا این که مردی از خاندان من بیاید که نامش نام من است و زمین را از قسط و عدل پر کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است (نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۰).

روایت اخیر علاوه بر مصداق خلفای الهی، مکان خلافت را نیز به صراحت بیان می‌کند و به روشنی تصریح می‌نماید که قبل از برپایی خلافت الهی زمین پر از ظلم و جور خواهد بود و این زمین نمی‌تواند زمین بهشت باشد. البته در این جهت که مراد از «ارض» تمام زمین است یا بخشی از آن روایات نیز مثل آیات اطلاق دارند و طبق قواعد فهم باید آن را به کل زمین حمل کرد و اختصاص آن به بخشی از زمین نیاز به قرینه دارد که در متن موجود نیست.

ارزیابی اقوال مفسران

آلوسی به تحلیل آیه پرداخته، ولی متعلق استخلاف را بیان نکرده است. وی معنای تمکین را قرار دادن شیء در مکان دانسته که سپس در لازمه این معنا استعمال گردیده است. او تمکین دین را به معنای ثبوت و استقرار دین و تقویت ارکان آن از سوی خداوند دانسته است. (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۳۹۴) ابن عربی هم دست به تأویل عرفانی زده است (تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۸۰) طبق این برداشت، آیه ارتباط مستقیم با مهدویت پیدا نمی‌کند.

در این آیه اختلاف بر این نیست که آیا مراد از زمین، زمین دنیوی است یا اخروی بلکه همه بر دنیوی بودن زمین اتفاق دارند ولی از نظره گستره زمانی و مکانی حکومت در زمین با هم اختلاف دارند:

۱. حکومت بر کل زمین در زمان ظهور
۲. حکومت بر کل زمین به صورت امتداد زمانی
۳. حکومت بر بخشی از زمین

حکومت بر کل زمین

صاحب مجمع البیان سه احتمال در مورد ارض موجود در آیه مطرح کرده است. معنای اول تمامی زمین است و معنای دوم سرزمین بنی اسرائیل است و احتمال سوم بخشی از زمین یعنی مکه است. اما مرحوم طبرسی احتمال اول را پذیرفته و آیه را مربوط به زمان ظهور و استخلاف اهل بیت دانسته است. بدین ترتیب که وی هم در مورد مصداق بحث کرده و هم در مورد گستره خلافت و به نظر وی خلفا همان اهل بیت علیهم السلام هستند و گستره خلافت در کل زمین است. وی مقصود از خلافت را نیز خلافت الهی در تدبیر شؤون بندگان دانسته است. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۹)

علامه در بحث تلاش کرده ابتدا مشخص کند افرادی که قبلا استخلاف یافته‌اند چه کسانی هستند. در این باره سه احتمال مطرح ساخته است. اعطای خلافت الهی به انبیا، تسلط مؤمنین پیشین بر زمین و تسلط بنی اسرائیل بر مصر. احتمال اول و سوم را با ارائه قرائنی احتمالی بعید می‌داند. (المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۱ - ۱۵۲) سپس تلاش می‌کند تا معنای « لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ » را روشن نماید. وی در اینجا دو احتمال مطرح کرده است:

الف) مقصود از خلافت، همان خلافت الهی است؛ همانند آن چیزی که خداوند به انبیاء خود مانند آدم عطا کرده است؛ علامه این معنا را به دلایلی بعید دانسته است (همان، ص ۱۵۱)

ب) ارث بردن زمین توسط مؤمنان. علامه این نظر را می‌پسندد و قائل است زمین میراث مؤمنان است (همان).

علامه در معنای تمکین استقرار در مکان را پذیرفته و آن را کنایه از ثبات شیء بدون زوال و اضطراب دانسته است. بر این اساس تمکن دین را به معنای استقرار دین در جامعه بدون وجود کفر و سبک شمردن امور دینی و اتخاذ اصول و معارف دین بدون هیچ‌گونه اختلافی و مخاصمه تعریف کرده است و از این جهت استفاده کرده است تا بگوید خلفای پیشین بنی اسرائیل نبودند زیرا آنان دست به عصیان زدند و قرآن خبر از عصیان و بی‌ثباتی آنها داده است. علامه با این روش خواسته است تفسیر کسانی را باطل کند که این آیه را در حق بنی اسرائیل صادق دانسته‌اند و به کلی منکر این شده‌اند که این آیه در مورد مسلمانان باشد (همان، ص ۱۵۳).

۱. مرحوم طبرسی توجه داشته است که به کار بردن «فی» نشان از این دارد که کل مظلوف نیست ولی با این وصف مراد از زمین را کل زمین دانسته است (مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۹).

علامه با این استدلال راه را برای استدلال بعدی باز می‌کند که اگر آیه به صورت مطلق است و در مورد بنی‌اسرائیل نیست پس این استخلاف وعده‌ای است که خبر از میل و خواست الهی برای تحقق آن می‌دهد. این معنا با معنای لغوی نیز سازگار است؛ همان‌گونه که محقق مصطفوی آن را اثبات کرده است. بدین معنا که در استخلاف طلب و میل و خواست الهی نهفته است.

علامه تصریح می‌کند که این آیه تنها بر جامعه موعودی که با ظهور مهدی عجل الله فرجه تشکیل می‌گردد انطباق دارد و مراد از استخلاف مؤمنان استخلاف امت با نوعی غلبه است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۶).

حکومت بر کل زمین به صورت امتداد زمانی

ابن عاشور در تفسیر این آیه معتقد است که در این آیه ایماء و اشاره به این مطلب وجود دارد که در معظم زمین خلافت اسلامی برپا خواهد شد ولی او در تفسیر معظم زمین از تعبیر «یقبل الامتداد و الانقباض» استفاده می‌کند و معتقد است که در برقراری حکومت بر معظم زمین نیازی نیست که در یک زمان بر همه آن استقرار صورت گیرد بلکه به صورت جریانی و دوره‌ای هم می‌تواند برقرار شود. (التحریر و التویر، ج ۱۸، ص ۲۲۹). البته این استدلال و بیان او قرینه متنی ندارد و وی تنها با استشهاد به وقایع تاریخی چنین حکمی می‌دهد. ابن عاشور در معنای تمکین می‌گوید:

«تمکین دین به معنای انتشار آن در قبائل و امتهای و کثرت پیروان آن است. تمکین که حقیقتش تثبیت و رسوخ است در معنای شیوع و انتشار استعاره گردیده است؛ زیرا زمانی که چیزی انتشار یافت دیگر در معرض نابودی قرار نمی‌گیرد و مانند شیء ثابت و راسخ می‌گردد در حالی که اگر پیروان چیزی در قلت باشند مانند شیء متزلزل می‌باشد» (التحریر و التویر، ج ۱۸، ص ۲۲۹ - ۲۳۰).

بدین ترتیب صرف انتشار در میان قبایل را همان تمکن و ثبوت و استقرار می‌داند؛ زیرا به نظر وی در صورت انتشار یک عقیده در میان قبایل مختلف آن عقیده از زوال و نابودی در امان است. طبق برداشت ابن عاشور این آیه تحقق یافته است.

حکومت بر بخشی از زمین

فخررازی تلاش کرده است آیه را به گونه‌ای تفسیر کند که تنها شامل صدر اسلام و خلفای چهارگانه گردد (مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۱۴).

جمع بندی

بر اساس آن چه در معنای لغوی و متون تفسیری گذشت مراد از ارض در این آیه همان زمین دنیاست و حرف تعریف آن نیز عهد ذهنی یا ذکری است. واژه وعد و صیغه مضارع به همراه حرف استقبال نشان می‌دهد که این وعده‌ای مربوط به آینده است و در زمان نزول آیه این امر محقق نگردیده است. تشبیه به کار رفته در آیه نیز بیانگر این مطلب است که این استخلاف از نوع تسلط بر زمین است و مراد از آن جانشینی خدا که در آیه ۳۰ بقره مطرح گردیده نیست. بنابراین معنای آیه چنین خواهد بود: خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را بر زمین مسلط کند همان گونه که پیشینیان از آنان را مسلط گردانید.

آیه ۵ سوره قصص

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

بحث لغوی

المنه

دو واژه در این آیه باید مورد بررسی واژگانی قرار گیرد یکی ماده «من» و دیگری «استضعاف». ابن فارس برای «من» دو معنای اصلی در نظر می‌گیرد. یکی به معنای قطع کردن و دیگری به معنای ساختن چیزی به نحو زیبا و نیکو. (معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۷۶)

اما مرحوم مصطفوی هر دو معنا را به یک اصل باز می‌گرداند و آن را نعمت معین و مخصوص و مقطوع دانسته است. از این رو می‌گوید «من» به همین معنا «نعمت مقطوع» در معنای قطع هم استعمال می‌شود اما برای این معنا مراتبی در استعمال معین کرده است (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۱، ص ۱۸۲). ابو هلال عسکری منت را نعمت قطعی از هر

جانب می‌داند بطوری که قطعیت جزئی از آن شده است (الفروق اللغویة، ص ۱۹۱). حاصل این که از نظر لغوی می‌توان مَتَّ را نعمتی دانست که از هر جهت قطعیت یافته است.

استضعاف

این فارس در معنای استضعاف دو اصل برای ماده «ضعف» ذکر می‌کند که با هم متباین‌اند. وی یکی از این معانی را در مقابل قدرت و قوت گرفته و دیگری را به معنای این که چیزی به اندازه دو برابر خود بشود، دانسته است (معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۶۲). ولی واقعیت این است که معنای دوم جایی است که «ضاد» به کسر خوانده شود.

در این مورد نیز التحقیق دو معنا را به یک معنا باز می‌گرداند و آن معنای مقابل قوت می‌باشد. هم‌چنین استضعاف را به معنای این دانسته که کسی را ضعیف بخوانند و مستضعف کسی است که ضعیف نگاه داشته شود (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۷، ص ۳۱).

به نظر می‌رسد ضعف در مقابل شدت و قدرت باشد و مستضعف به کسی اطلاق شود که در موضع ضعف قرار داده شده است. هرچند ممکن است این امر تنها در پندار رخ دهد؛ یعنی فردی افرادی را مستضعف پندارد و این امر تنها در ذهن او جامه عمل بپوشد؛ گرچه در خارج این‌گونه نباشد.

روایات

روایات این آیه را نیز در مورد اهلبیت پیامبر تفسیر کرده‌اند. این در صورتی است که ظهور آیه مورد بنی اسرائیل و تمکن آنان در زمین پس از فرعون نشان می‌دهد. اما باید توجه داشت که در روایات به نوعی تشبیه میان اهل بیت و مستضعفان از بنی اسرائیل صورت گرفته که نشان می‌دهد روایات در مقام تأویل آیه هستند.

صاحب تفسیر نورالثقلین به همین جهت در ذیل روایت امکان این که آیه هم در شأن بنی اسرائیل و هم در شأن اهل بیت باشد را تأیید می‌کند؛ چراکه ممکن است ظاهر آیه مربوط به بنی اسرائیل و باطن آن مربوط به اهل بیت باشد (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۰۸).

روایاتی نیز وجود دارند که این آیه را مستقیماً درباره اهل بیت دانسته‌اند؛ از جمله این روایات احادیث زیر هستند.

«و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دنیا پس از آنکه از ما روی برگرداند مانند شتر بدخو که به سوی
 فرزندش باز گردد به ما روی خواهد آورد سپس حضرت این آیه را تلاوت کردند «نهج البلاغه،
 ص ۵۰۶). این روایت دلالت می‌کند بعد از این که دنیا از اهل بیت روی بر می‌گرداند، دوباره به آنها
 روی می‌آورد اما در این روایت دلالتی بر این نیست که این امر به چه صورت، در چه زمانی و در چه
 محدوده‌ای رخ می‌دهد.

در روایت زیر سنتی از سنن الهی بیان می‌شود و آن این است پس از آنکه در حق اهل بیت
 ظلم صورت گرفته است خداوند بر این استقرار یافته که نعمت و قدرت به آنان بازگردد.
 مفضل بن عمر می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی و
 حسن و حسین نگاه کرد و گریست و فرمود شما مستضعفان پس از من هستید. مفضل می‌گوید
 به امام گفتم ای پسر رسول خدا معنای این چیست؟ حضرت فرمود: معنای آن این است که شما
 امامان پس از من هستید که خداوند عزوجل در مورد آنان می‌گوید: «و ما اراده کرده‌ایم که بر
 مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم» پس این آیه تا روز
 قیامت در مورد ما جاری است (معانی الأخبار، ص ۷۹).

همچنین شیخ طوسی روایتی نقل کرده است که این آیه با مسأله ظهور گره می‌خورد و تمام
 ابهام‌ها را حل کرده و مطلب را روشن می‌کند:

«امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این آیه فرمود: آنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند مهدی
 آنان را پس از تالششان بر می‌انگیزد و آنان را عزت می‌بخشد و دشمنان آنان را ذلت». (الغیبة،
 ص ۱۸۴)

براین روایات این است که سنت الهی بر این قرار گرفته است که در دنیا مستضعفین دوباره
 قدرت یابند. بالاترین مصداق این سنت در اهل بیت علیهم السلام تبلور می‌یابد که آغاز آن با ظهور
 حضرت مهدی علیه السلام است و بعد از آن حضرت، امامان رجعت می‌کنند و قدرت می‌یابند.

تفاسیر

تفاسیر شیعه و سنی عموماً این آیه را در مورد بنی اسرائیل دانسته‌اند. از جمله علامه ظرف این آیه
 را زمان برتری جویی فرعون و به استضعاف کشیدن بنی اسرائیل دانسته است. بنابراین مراد از

کسانی که ائمه قرار می‌گیرند و کسانی که وارث زمین و متمکن از آن می‌شوند بنی اسرائیل اند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۹)

مرحوم طبرسی نیز مانند علامه این آیه را در مورد بنی اسرائیل دانسته است، با این تفاوت که مراد از ائمه، بنی اسرائیل و دستیابی آنان به ولایت و ملک و حکومت است و مراد از وارث بودن آنان به ارث بردن سرزمین فرعونیان و اموال آنان شمرده است. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۵)

ابن عاشور نیز این آیه را به مورد آن یعنی استضعاف بنی اسرائیل توسط فرعون منحصر کرده است. (التحریر والتنویر، ج ۲۰، ص ۱۴)

جمع بندی

با توجه به آن چه گذشت باید گفت اگرچه ظاهر آیه به دلیل سیاق مربوط به بنی اسرائیل است، اما در صورتی که آیه را در خارج از سیاق بنگریم، می‌تواند مصداق برای هر امتی که به استضعاف کشیده شده‌اند باشد. یعنی تحلیل مفردات و ترکیبات آیه دلیلی بر انحصار آن بر قوم بنی اسرائیل نیست؛ زیرا قرآن در صدد بیان یکی از سنت‌های الهی است که یکی از مصادیق این سنت در بنی اسرائیل تبلور یافته است؛ اما سیاق بر منحصر بودن ظاهر آیه در مورد بنی اسرائیل تأکید دارد. البته بحث از حکومت جهانی در این روایات نیز استفاده نمی‌شود؛ زیرا روایات در صدد بیان رجعت است و از ظهور تنها به عنوان مقدمه‌ای بر رجعت نام می‌برد.

نتیجه گیری

۱. در نزد مفسران اهل سنت واژه ارض در آیه ۵۵ سوره نور و آیه ۱۰۵ سوره انبیا بر زمین بهشت را در دلالت می‌کند و نظر اصلی مفسران شیعه این است که مراد از ارض همان زمین دنیوی است. اگرچه در میان اقوال آنها اشاراتی بر اخروی بودن زمین نیز یافت می‌شود.
۲. روایات اهل بیت علیهم‌السلام دو معنا را بیان کرده‌اند. نخست مراد از ارض را زمین بهشت دانسته‌اند و دوم روایاتی که مراد از ارض را زمین دنیا در حکومت جهانی امام عصر (عج) شمرده‌اند. در جمع بندی روایات به این نتیجه می‌رسیم که روایات دسته اول روایاتی تأویلی هستند و مقصود این است که زمین در حکومت امام عصر (عج) ویژگی بهشتی می‌یابد.

۳. در مورد آیه ۵ سوره قصص غالب مفسران آیه را در مورد بنی اسرائیل می‌دانند. و البته به نظر می‌رسد دال بر این سنت الهی است که روزی قدرت و نعمت به مستضعفین عالم بازخواهد گشت و رجعت اهل بیت علیهم‌السلام یکی از مصادیق این سنت است. بازگشت قدرت و نعمت به اهل بیت علیهم‌السلام با ظهور حضرت مهدی (عج) آغاز می‌شود. در این آیه و روایات تفسیری آن دامنه و کیفیت ظهور بیان نشده است، اما تصریح شده است که مستضعفین ائمه خواهند بود.



منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- بحار الأنوار، مجلسی علامه محمد دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- التحریر و التنویر، ابن عاشور، نرم افزار جامع تفاسیر نور.
- التحقيق فی کلمات القرآن، مصطفوی حسن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.
- تفسیر ابن العربی، ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- تفسیر القمی، قمی علی بن ابراهیم، تحقیق سید طیب موسوی، دار الکتاب، قم، چاپ چهارم ۱۳۶۷ش.
- تهذیب اللغة، ازهری، محمد بن احمد، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- جوامع الجامع، طبرسی فضل بن حسن، تفسیر انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، چاپ اول ۱۳۷۷ش.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی محمود، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- الصحاح، جوهری اسماعیل بن حماد، دار العلم للملایین، چاپ اول ۱۳۷۶ش.
- الغیبة، طوسی شیخ الطائفة محمد بن حسن، دار المعارف الاسلامیه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- الفروق اللغویة، ابوهلال عسکری حسن بن عبد الله، دار الافاق الجدیة، بیروت، ۱۴۰۰ق.
- کافی، کلینی الشیخ محمد بن یعقوب، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.
- مجمع البیان، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
- المحيط فی اللغة، صاحب، اسماعیل بن عباد، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

- معانی الأخبار، صدوق محمد بن علی ابن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
- معجم مقایس اللغة، ابن فارس احمد، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- مفاتیح الغیب، رازی محمد بن عمر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بیروت، چاپ: اول، ق ۱۴۱۲.
- المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی علامه محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- نور الثقلین، حویزی عبد علی بن جمعه، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.

